حوزه علمیه قم
مرکز تخصّصی مهدویّت

درس خارج کلام

بررسی راویان احادیث مهدوی

۱. عبدالله بن عباس

استاد: آیةا... نجم‌الدین طبسی (دامت برکاته)

سال تحصیلی: ۸۹-۱۳۸۸

10880

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

جلسه ۱ (۸۸/۱۲/۱۱) ۳

جلسه ۲ (۸۹/۱/۱۷) ۸

جلسه ۳ (۸۹/۱/۲٤) ۱۰

جلسه ٤ (۸۹/۱/۳۱) ۱۳

جلسه ٥ (۸۹/۲/۱٤) ۲۰

جلسه ٦ (۸۹/۲/۲۱) ۲٤

جلسه ۷ (۸۹/۳/٤) ۳۱

بدانیم، افراط است و اگر از ضعفا هم بدانیم، تفریط است و حدیث او را به عنوان حدیث حسن می‌پذیریم.

نتیجه بحث:

به نظر حقیر شکی در وثاقت ابن عباس نیست و اگر سند تا او درست باشد، دیگر مشکل سندی ندارد؛ مگر طریقش طریق عامی باشد و اگر نگاهی هم به فقه او بیاندازیم شکی نیست که فقه ابن عباس به فقه شیعه بسیار نزدیک است. در مسائل وضو و عقد موقت و خیلی از مسائل طبق فتوای شیعه نظر می‌دهد. این نشان می‌دهد که تربیت شده مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است و آن حضرت توسط او مسائل را به مردم منتقل می‌کرده است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۱ (۸۸/۱۲/۱۱)

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی محمّد وآله الطاهرین سیّما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

با توجه به اینکه روایات ابن عباس پیرامون مهدویت در منابع فریقین بالغ بر یکصد و ده روایت است و از طرفی این شخصیت مورد بحث و جرح و نقد برخی از علمای شیعه قرار گرفته لذا ما را بر آن داشت که ضمن سلسله بحث‌های رجالی راویان احادیث مهدوی پیرامون او تحقیق کرده و نتیجه آن را ارائه بدهیم. ان شاء الله.

البته محور بحث ما فرمایشات مرحوم مجلسی اوّل درمورد ابن عبّاس است. اخلاقیّات مجلسی اوّل را در مجلسی ثانی می‌توان دید؛ نه تنها اخلاقیّات بلکه مبانی این دو نیز غالباً یکی است. مجلسی اوّل نسبت به ابن عبّاس نظر منفی دارد. مجلسی ثانی نیز همین گونه است. ایشان بعد از اینکه مدح علّامه را نقل می‌کند، می‌فرماید:

ولیس فی أخبارنا خبر ینتهی إلیه لا یکون فی طریقه ضعیفاً. لأنّ أصحابنا استغنوا عن أصحاب رسول الله و عن اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام بالائمه المعصومین علیهم السلام فلا نحتاج الی معرفته فالتوقف فیه اولی فان اخبار الکشیّ یؤیدها أخبار کثیرة من طرقنا و طرق العامه» عمده اشکال ایشان این است: وتخلفه عن الحسین علیه السلام و کذا عدم ارتباطه بعلی بن الحسین علیه السلام بخلاف جابر و الظاهر أنَّ ما رواه اصحابنا عنه فی امیرالمؤمنین علیه السلام کان بمجرد الرد علی العامه حیث یعتقدون

جلالته و ثقته[1].

حاصل مطلب اینکه مرحوم مجلسی اول درمورد ابن عباس توقف کرده، به این دلیل که او از امام حسین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام تخلّف کرده است. البته اتهام اختلاس اموال بصره را نیز باید به این دو اشکال اضافه کرد.

عدم حضور در کربلا:

اکنون سؤال این است که، آیا تخلّف از کربلای امام حسین علیه السلام قدح محسوب می‌شود؟ در این صورت تمام کسانی که نرفته‌اند زیر سؤال‌اند. چون کسانی که به کربلا رفته‌اند محدود بوده‌اند. مرحوم مامقانی درمقدمه تنقیح المقال در یکی از مقدمه‌ها این بحث را مطرح کرده و می‌گوید: اگر کسی در کربلا بوده و شنیده باشد که امام در خواست یاری کرده، ولی او اعتنا نکرده باشد، نقطه ضعف محسوب می‌شود؛ و الا عدم شرکت در کربلا نقطه ضعف محسوب نمی شود.[2] مبنای مجلسی اول دراین امور این است: **والظاهر أنّ الطعون باعتبار مذهبه الفاسد و لهذا روی عنه مشایخنا لثقته فی النقل**[3]. همین حرف را راجع به ابن عباس می‌توان گفت که فساد درعقیده و وثاقت در نقل

---

۱ روضة المتقین، ج۱۴، ص۳۸۴

۲ . تنقیح المقال، ج۲، ص۳۰۹

۳. روضة المتقین، ج۱۴، ص۹۴. علامه مجلسی این مطلب را دربارة حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی نقل می‌کند.

من ضروری مذهبنا ان من قال بامامة احد عشر من الائمة و سکت عن الثانی عشر لم نعّده شیعیاً و لا نرتب علی اخباره حکم خبر الامامی و مجرد عدم ظهور الانکار منه لا یجدی الا ان یقال أنه مع وفور علمه و صحبته للّنبی و تمام انقیاده لعلی و سماعه منهما التنصیص علی احد عشر من ولد علی و فاطمة لا یعقل عدم اعتقاده بامامة من ادرکه منهم. بل من لم یدرکهم الی الثانی عشر.[1]

ولی این حرف درستی است که کسی که خودش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایات دوازده امام را نقل کرده و آدم عاقل و عالمی باشد و در این حد کمال هم بوده، معقول نیست امامت کسانی از آنها را که درک کرده قبول نداشته باشد.

در نهایت می‌گوید: **فالتأمل فی کونه امامیاً خاصیاً یشبه الوسواس** یعنی اگر باز بگوییم او شیعی امامی بوده وسواس به خرج داده ایم.

عجبا دیگر چه خصائصی باید داشته باشد که بگوییم شیعه است؟! **فالحق انّ الرجل شیعیّ ممدوح غایة المدح معلوم عدالة هذا و معلوم الزوال بأخذ بیت المال و مشکوک حصول عدالته بعد ذلک و یجری علی حدیثه حکم حدیث الحسن و من غریب ما عثرت علیه** می‌گوید من تعجب می‌کنم از فاضل جزایری که در علم رجال تبحر دارد، در حاوی می‌گوید: **ابن عباس من الثقات معتمداً علی ما سمعته من ابن طاووس و الانصاف عن انّ عد الرجل من الثقات افراط و عدّه من الضعفاء تفریط و خیر الامور اوسطها** در نهایت هم می‌گوید اگر او را از ثقات

---

۱. تنقیح المقال، ج۲، ص۱۹۵، چاپ سنگی

دارد؛ البته در این میان موانعی وجود دارد، که یکی همین عدم شرکت در جریان کربلاست.

می‌توان گفت به صورت کلی صرف عدم حضور در کربلا را نمی‌توان موجب انحراف دانست یا اینکه بیائیم موردی بحث کنیم و بگوئیم: آیا واقعا ابن عباس تخلف کرده است؟ یا در این مورد معذور بوده است؟ یا اینکه از جانب امام مأذون در ترک شرکت بوده است؟

پس برای دفاع از ابن عباس سه وجه وجود دارد که باید مورد بررسی قرار داد:

یک: کلام مرحوم مامقانی

دو: مشکل جسمی و باصطلاح معافیت از حضور

سه: دستور امام حسین علیه‌السلام.

به نظر بنده ابن عباس مشکل بیماری داشته است. در این باره یک روایت از شیعه و یک روایت از اهل سنت نقل می‌کنیم:

مرحوم طوسی، قصه ای نقل می‌کند که مفاد آن نابینائی ابن عباس بوده است:[1]

عن عبد الله بن عباس، قال بینا أنا راقد فی منزلی إذ سمعت صراخا عظیما

۱. امالی، صفحه ۳۱۴، مجلس ۱۱، حدیث ۶۴

متعه حرام است. از او در رابطه با دو تکه پارچه سؤال کن.

با این تفصیلات آیا گفته یک دشمن در مورد ابن عباس را می‌توان قبول کرد.

بعد مرحوم مامقانی می‌گوید: **انکار اخذه بالمال یشبه المکابرة و غایة ما یمکن ان یوجه انه کان مغرورا بعمله فاجتهد باستحقاقه له و کان دون حقه و اذ اخطأ فی اجتهاده لکونه فی مقابل النص و کان علیه اولا ان یتوب و یرجع المال و لم یتحقق منه ذلک** (عجبا اول ثابت کنید که او خطا کرده، بعد بگویید که باید توبه می‌کرد) بعد می‌گوید که نظر من این است که: **تأمیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایاه علی البصره یثبت وثاقته و خیانته لبیت المال یزیلها** اینکه حضرت امیر علیه‌السلام او را استاندار کرده، وثاقتش را ثابت می‌کند؛ ولی خیانت او در بیت المال، آن وثاقت را زایل کرده است. **و اما ما سمعت من ابن طاووس من مبالغة لتنزیهه و ان ما ورد فیه قد صدر من الحاسدین و انه لا خلاص لجلیل من حسد الحاسدین فصحیح لکن ما نصنع بما ورد فیه بسند معتبر کالخبر الاول ...**

اشکال دوم:

ایشان به امامت امام سجاد علیه‌السلام اعتراف نکرده **عاش الی زمن السجاد** علیه‌السلام **و لم یظهر منه قول بامامته بل لم یتبین منه القول الا بامامة امیرالمؤمنین** علیه‌السلام **و امامة الحسن** علیه‌السلام با اینکه تا امام سجاد علیه‌السلام را درک کرده، ولی جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او مطلبی در تأیید امامت سایر ائمه علیهم‌السلام به ما نرسیده. **علی روایة کشف الغمة و**

عالیا من بیت أم سلمة زوج النبی ﷺ فخرجت یتوجه بی قائدی إلی منزلها...[1]

---

۱. أخبرنا ابن خشیش، قال حدثنا محمد بن عبد الله، قال حدثنا علی بن محمد بن مخلد الجعفی من أصل کتابه بالکوفة، قال حدثنا محمد بن سالم ابن عبد الرحمن الأزدی، قال حدثنی غوث بن مبارک الخثعمی، قال حدثنا عمرو ابن ثابت عن أبیه أبی المقدام، عن سعید بن جبیر، عن عبد الله بن عباس، قال بینا أنا راقد فی منزلی إذ سمعت صراخا عظیما عالیا من بیت أم سلمة زوج النبی ﷺ فخرجت یتوجه بی قائدی إلی منزلها، و أقبل أهل المدینة إلیها الرجال و النساء، فلما انتهیت إلیها قلت یا أم المؤمنین، ما بالک تصرخین و تغوثین فلم تجبنی، و أقبلت علی النسوة الهاشمیات و قالت یا بنات عبد المطلب أسعدننی و ابکین معی، فقد و الله قتل سیدکن و سید شباب أهل الجنة، قد و الله قتل سبط رسول الله و ریحانته الحسین. فقیل یا أم المؤمنین، و من أین علمت ذلک قالت رأیت رسول الله ﷺ فی المنام الساعة شعثا مذعورا، فسألته عن شأنه ذلک، فقال قتل ابنی الحسین و أهل بیته الیوم فدفنتهم و الساعة فرغت من دفنهم. قالت فقمت حتی دخلت البیت و أنا لا أکاد أن أعقل، فنظرت فإذا بتربة الحسین التی أتی بها جبرئیل من کربلاء، فقال إذا صارت هذه التربة دما فقد قتل ابنک، و أعطانیها النبی ﷺ، فقال اجعلی هذه التربة فی زجاجة أو قال فی قارورة و لتکن عندک، فإذا صارت دما عبیطا فقد قتل الحسین، فرأیت القارورة الآن و قد صارت دما عبیطا تفور. قال و أخذت أم سلمة من ذلک الدم فلطخت به وجهها، و جعلت ذلک الیوم مأتما و مناحة علی الحسین علیه السلام، فجاءت الرکبان بخبره و أنه قد قتل فی ذلک الیوم. قال عمرو بن ثابت قال أبی فدخلت علی أبی جعفر محمد بن علی (علیهما السلام) منزله، فسألته عن هذا الحدیث، و ذکرت له روایة سعید بن جبیر هذا الحدیث عن عبد الله بن عباس، فقال أبو جعفر علیه السلام حدثنیه عمر بن أبی سلمة، عن أمه أم سلمة. قال ابن ←

خدا جنگیده؛ یعنی در جنگ جمل.

پس پیدا است او نمی‌خواهد ابن عباس را محکوم کند؛ بلکه امیر المؤمنین علیه السلام را می‌خواهد محکوم کند؛ چون او نیروی تحت امر بود و فرمانده حضرت بوده است.

بعد ابن عباس جواب می‌دهد که و **اما حملی المال فانه کان مالاً جبیناه** چندین سال بود حقوق نگرفته بودیم و **اعطینا کل ذی حق حقه** و حق کسی را پایمال نکردیم و **بقی هنا دون حقنا فی کتاب الله** این چیزی که مانده کمتر از حق ما است **فاخذنا بحقنا و اما المتعه فاسأل امّک اسماء عن بُردَیْ عوسجة** مادرت متعه پدرت بوده و تو فرزند صیغه هستی و چگونه مرتب می‌گویی

→

او قائل نیستند. خود حضرت علی علیه السلام مگر حواری رسول خدا نیست؟! مگر ابن عباس و عمار و امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیستند؟!

همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فقط یکی از آنها طرف شما بود؛ بقیه همه آن طرف بوده اند. وقتی عایشه برگشت و اظهار پشیمانی کرد که من این همه خون ریخته ام و... ام سلمه از ایشان گله کرد و رو کرد به دیوار و به او نگاه هم نکرد و گفت: ای دیوار به تو نگفتم نرو؟! یا حائط الم انهکی؟! همه را کنار می‌گذارید؟!

این روش سلفی‌ها است که هر کس که همراهشان باشد، تا می‌توانند بزرگش می‌کنند و هر کس هم که همراهشان نباشد، در هر سطحی که باشد، خرابش می‌کنند. اگر حکومت دست خودشان باشد، دستور می‌دهند: «علیکم بالسواد الاعظم» اما اگر حکومت دست کس دیگر باشد، شعار می‌دهند: «طوبی للغرباء»

مطلبی که از ابن زبیر نقل شده این است:

ابن عباس وارد مکه شد، در حالی که ابن زبیر مشغول صحبت بود. چون او را دید، حرفش را عوض کرد و گفت: ان **ههنا رجل قد اعمی الله قلبه کما اعمی** بصره او می‌گوید **متعة النساء حلال** عقد موقت حلال است؛ هم خداوندﷻ و هم پیامبرﷺ حلالش کرده‌اند. ابن عباس در جواب گفت: **یا ابن الزبیر اما العمی فانها لا تعمی الابصار فانها تعمی القلوب التی فی الصدور** چشم و بصر من کور است ولی بصیرت تو کور است ... بعد ابن زبیر می‌گوید: و **قد احتمل بیت مال البصرة و ترک المسلمین یرتزقون النّوی** بیت المال بصره را برد و مردم را در حالی رها کرد که از گرسنگی هسته خرما را می‌خوردند. **وکیف الومه فی ذلک و قد قاتل ام المؤمنین و حواری رسول الله.** انتظاری بیش از این از او نمی‌رود، در حالی که **قاتل امّ المؤمنین و حواری رسول الله**[1] با خاله من و اصحاب رسول

طور که خلیفه دوم خانه مادرشان حضرت زهراعليها السلام را آتش زد(این مطلب در مروج الذهب آمده؛ البته در چاپ میمنه، و در چاپهای بعدی حذف کرده اند)

۱. فقط دو نفر از حواری رسول خداﷺ آن طرف بودند(طلحه و زبیر) و بقیه، یعنی ۲۸۰۰ نفر این طرف بوده‌اند. هزاران نفر در رکاب امیرالمؤمنینعليه السلام بوده‌اند. اینها را کورند و نمی‌بینند؛ فقط آن دو نفر را می‌بینند. پس معلوم شد که حواری کسی است که همراه خودشان باشد. اگر همراه خودشان نباشد (هر کسی می‌خواهد باشد) هیچ ارزشی برای

ابن عباس کسی بود که در شهادت امام علی و امام حسن و امام حسینعليهم السلام گریه کرد: **کان قد ذهب بصره ببکائه علی الحسینعليه السلام**. از لابلای این مسائل استفاده می‌شود که ابن عباس به علت ابتلاء به نابینائی به کربلا نرفت. درعبارت دیگری دیده ام که امام به او فرمود: برگرد به مدینه واخبار را برای من نقل کن:

جعلت فداک یابن رسول الله کانک تریدنی الی نفسک و ترید منی ان انصرک والله الذی لا اله الا هو ان لو ضربت بین یدیک بسیفی هذا حتی انخلع جمیعاً من کفی لما کنت ممن اوفی من حقک عشر العشر و ها انا بین یدیک مرنی بامرک.

سپس امام به او فرمودند: برگرد مدینه **وکف بصره فی آخر عمره**[1]

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

عباس فی روایة سعید بن جبیر عنه قال فلما کانت اللیلة رأیت رسول اللهﷺ فی منامی أغبر أشعث، فذکرت له ذلک و سألته عن شأنه، فقال لی أ لم تعلمی أنی فرغت من دفن الحسین و أصحابه. قال عمرو بن أبی المقدام فحدثنی سدیر، عن أبی جعفرعليه السلام أن جبرئیل جاء إلی النبیﷺ بالتربة التی یقتل علیها الحسینعليه السلام. قال أبو جعفر فهی عندنا.

۱ کتاب الایام المکیة، ص ۲۱۷

جلسه ۲ (۸۹/۱/۱۷)

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین سیما امام زماننا روحی و ارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

در جلسه قبل راجع به ابن عباس مقداری بحث کردیم وگفتیم که دو سه اشکال عمده به او گرفته شده است. اولین اشکالی که به او گرفته می‌شود مربوط به دوران امیر المومنین علیه السلام است که برخی گفته‌اند او به اموال بصره خیانت مالی کرده است. اشکال دیگر اینکه می‌گویند او از امام حسین علیه السلام تخلف کرده است. این دو قضیه سبب شده عده ای درقبول وثاقت ابن عباس توقف کنند؛ حتی امثال مجلسی اول اعتنایی به ایشان نمی کنند. در مقابل از بزرگان، چه از قدما وچه از معاصرین او را ثقه می‌دانند. پس محور بحث ما باید پاسخ به این دو شبهه باشد. یکی ازاشکالات را مطرح کرده وگفتیم:

اولا: او نابینا ومعذور بوده و در این زمینه قصه «ام سلمه» را نقل کردیم.

ثانیا: خود امام حسین علیه السلام به او گفت: برگردد[1]. ابن اعثم تنها کسی است که این مناظره را بین این دو نفر و امام حسین علیه السلام بیان کرده. می‌گوید: امام به اوفرمود: **یا ابن عباس انک ابن عم والدی و لم تزل تأمر بالخیر منذ عرفتک و کنت مع والدی تشیر علیه بما فیه الرشاد و قد کان یستنصحک ویستشیرک فتشیر**

۱. الایام المکیه، ص۲۱۸، سخنانی که بین امام و ابن عباس شده؛ به نقل از فتوح، ج۵، ص۲۶ و از مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۷۸.

وبّخه به ابن الزبیر.

آن‌قدر قضیه اختلاس مشهور بوده که نقل مجالس زنانه بوده است. ابن زبیر هم در سخنرانی اش او را توبیخ کرده و ایشان هم نتوانست منکر شود و فقط عذر آورد.

امّا اشکال اول واقعا از مثل ایشان تعجب آور است؛ زیرا تواتر اخباری در این مورد نیست؛ چون تنها دو روایت در این زمینه وجود دارد که هر دو مشکل سندی دارند. یکی به شعبی و دیگری به عروهٔ بن زبیر بر می‌گردد.

اما اینکه ابن زبیر او را توبیخ کرده، از مثل ابن زبیر شما چه توقعی دارید؟! آیا فتنه جمل را غیر از ابن زبیر «و دیگران» به راه انداخته است؟ خود زبیر هم می‌خواست فاصله بگیرد؛ ابن زبیر تحریکش کرد. عایشه وقتی که رسید به حوأب و آن سگها پارس کردند و او یاد سخن پیامبر صلی الله علیه وآله افتاد، گفت می‌خواهم برگردم. ابن زبیر گفت: چه کسی گفته اینجا حوأب است؛ اصلا اینجا حوأب نیست! ابن زبیری که در بغض و کینه نسبت به اهل بیت علیهم السلام و حتی خود پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله معروف است. او کسی است که در طول یک سال خطبه اش یک بار هم اسم رسول خدا صلی الله علیه وآله را نیاورد. وقتی از او پرسیدند چرا نام حضرت را نمی‌آوری؟ گفت: چون خاندان بدی دارد و من نمی‌خواهم احساس غرور کنند که نام جدشان را می‌آورم.[1]

۱. مگر او نبود که بنی هاشم را زندانی کرد و بعد هم خواست آنها را آتش بزند و برادرش هم توجیه کرد که اشکالی ندارد و برای حفظ حکومت می‌شود آتش زد؛ همان ←...

اشکال دوم: حسن بن عباس بن حریش ضعیف است.[1]

تضعیف مرحوم مامقانی و پاسخ ما:

مرحوم مامقانی در جلد دوم، صفحه ۱۹۵می‌گوید: **تحقیق الحال لا شبهة فی کون الرجل الشیعیّا بالمعنی الاعم** شک نداریم که او دوستدار امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود **موالیا تمام الولایة** بعد می‌گوید که مبالغه اش را از ابن طاوس شنیدیم؛ هر چند که مبالغه هم نیست **لتواتر الاخبار بذلک و مکالماته و مکاتباته مع عمر بن خطاب و معاویة و... اشهر من ان یخفی و اظهر من ان ینکر**

اما دو تا اشکال به نظر می‌رسد که مانع از توثیق ایشان است:

اشکال اول:

اخذه لبیت مال البصرة و المضی الی مکه فانه لشیوع نقله و تواتر خبره غیر قابل للانکار و بعض الروایات هر چند لم یسمّ هو فیها الا انهم من باب الکلی المنحصر فی الفرد فکیف یمکن انکار فعله و قد آل الامر الی تحدث المخدرات و

...→

کانت سنة سبع و خمسین و وفاة ابن عباس سنة ثمان و ستین و وفاة علی بن الحسین سنة خمس و تسعین (مرآة العقول، ج۳، ص۵۷)

۱. اما مرحوم مجلسی گویا تضعیف را بر اثر نقل روایات «عالیه غامضه» که عقول خیلی به آن نمی‌رسد، می‌داند و کتاب او نیز نزد محدثین مشهور بوده. (مرآة العقول،ج۳، ص ۶۲)

علیه بالصواب فامض الی المدینة فی حفظ الله و کلائه و لا یَخفَ علیَّ شیء من اخبارک فانی مستوطن هذا الحرم ومقیم فیه ابدا ما رأیت اهله یحبونی و ینصرونی فإذا هم خذلونی استبدلت بهم غیرهم و استعصمت بالکلمة التی قالها ابراهیم...فبکی ابن عباس و ابن عمر[1] و الحسین یبکی معهما ...قال ابن عباس... و ان نصرک لفرض علی هذه الامه کفریضة الصلاة و الزکاة التی لم یقبل احدهما دون الاخر.[2]

ثالثا: مرحوم مامقانی در فائده ۲۶، به صراحت می‌گوید اگر کسی حسن حال و وثاقتش ثابت باشد، عدم حضورش در کربلا هیچ ضرری به وثاقت او نمی زند. او می‌گوید: **اذا ثبت حسن حال الرجل او عدالته و ثقته ...لم یمکن المناقشة فی زمان ذلک بحیاته فی وقعة الطف و ترکه الحضور لنصرة سید المظلومین** علیه‌السلام **ضرورة ان عدم الحضور فعل مجمل لا یحمل علی الفاسد الا اذا احرز فیه جهة الفساد ...ضرورة ان الرجل ان کان کوفیا فإن ابنُ زیاد قد حبس اربع ماة وخمسین رجلا من الشیعة و الموالین حتی لا یحضروا النصرة فلعل الرجل کان فیهم و ایضا قد رصد عن الطرق حتی لا یصل أحد الی کربلا...**[3]

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

---

۱. ابن عمر به نظر من بوق تبلیغاتی امویین وتوجیه‌گر اعمال آنها بود او در این جریان به امام می گوید: ادخل فیما دخل فیه الناس. یعنی با یزید بیعت کن!!

۲ . الایام المکیة، ص ۲۱۶ و الفتوح ابن اعثم کوفی، ج۵، ص ۲۶

۳. تنقیح المقال، ج۲، ص۳۰۹

جلسه ۳ (۸۹/۱/۲٤)

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

وفاداری به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا آخر عمر:

روایتی راجع به ابن عباس درکتاب **کفایة** الاثر وجود دارد که شخصیت ثابت و ولایت مدار او را روشن می‌کند و اینکه این شخص تا آخرین لحظه عمر، طرفدار و وفادار به حضرت امیرالمومنین علیه السلام بوده است:

أخبرنا القاضی أبو الفرج المعافی بن زکریا البغدادی قال حدثنا أبو سلمان أحمد بن أبی هراسة قال حدثنا إبراهیم بن إسحاق النهاوندی عن عبد الله بن حماد الأنصاری قال حدثنا إسماعیل بن أبی أویس عن أبیه عن عبد الحمید الأعرج عن عطا قال: دخلنا علی عبد الله بن عباس و هو علیل بالطائف فی العلة التی توفی فیها و نحن رهطا ثلاثین رجلا من شیوخ الطائف و قد ضعف فسلمنا علیه و جلسنا فقال لی یا عطا من القوم قلت یا سیدی هم شیوخ هذا البلد منهم عبد الله بن سلمة بن حضرمی الطائفی و عمارة بن أبی الأجلح و ثابت بن مالک فما زلت أعدُّ له واحدا بعد واحد ثم تقدموا إلیه فقالوا یا ابن عم رسول الله إنک رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سمعت منه ما سمعت فأخبرنا عن اختلاف هذه الأمة فقوم قد قدموا علیا علی غیره و قوم جعلوه بعد ثلاثة قال فتنفس ابن عباس و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول علی مع الحق و الحق مع علی و هو الإمام و الخلیفة من بعدی فمن تمسک به فاز و نجا و من تخلف عنه ضل و غوی بلی تکفینیِ و یغسّلنی و

جلسه ۷ (۸۹/۳/٤)

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و اله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

بحث ما در مقام تبیین موقعیت ابن عباس و پاسخ اشکالاتی که بر ایشان وارد شده بود و به این نتیجه رسیدیم که ایشان ثقه است و روایاتی که در مذمت او وارد شده مشکل سندی دارند؛ از جمله روایتی که در کافی شریف آمده، که در جلسه قبل، به نقل از معجم رجال الحدیث، آوردیم.

نقد روایت کافی که مرحوم خویی نقل کرده:

اشکال اول: این روایت از جمله روایات ذامه در حق ابن عباس است ولی کسی که با طبقات روات آشنا باشد می‌داند که ابن عباس متوفای ٦٨ هجری است و این روایت بیان می‌کند که این جریان در دوران امامت امام باقر علیه السلام بوده است. امام باقر ٥٧ دنیا آمده وامام سجاد ٩٦ یا ٩٨ یا ١٠٠ به شهادت رسیده است. ظاهر روایت این است که در زمان امامت امام باقر علیه السلام که بعد از ٩٠ بوده است صادر شده، لذا نمی‌تواند این روایت از امام باقر علیه السلام درباره ابن عباس صحیح باشد.[1]

---

١ . مرحوم مجلسی نیز گویا متوجه این شبهه شده، لذا می‌فرماید: اعلم أنّ هذهِ المناظرة بین أبی جعفر و ابن عباس لابد أن یکون فی صغره و فی حیاة أبیه اذ ولادة ابی جعفر علیه السلام ←

يقضى دينى و أبو سبطى الحسن و الحسين و من صلب الحسين تخرج الأئمة التسعة و منا مهدى هذه الأمة فقال له عبد الله بن سلمة الحضرمى يا ابن عم رسول الله فهل كنتَ تعرفَنّا قبل هذا؟! فقال و الله قد أديت ما سمعت و نصحت لكم و لكنكم لا تحبون الناصحين ثم قال اتقوا الله عباد الله تقية من اعتبر بهذا و اتقى فى وحل و كمس فى مهل (سهل) و رغب فى طلب و رهب فى هرب و اعملوا لآخرتكم قبل حلول آجالكم و تمسكوا بالعروة الوثقى من عترة نبيكم فإنى سمعته ﷺ يقول من تمسك بعترتى من بعدى كان من الفائزين ثم بكى بكاء شديدا فقال له القوم أتبكى و مكانك من رسول الله ﷺ مكانك؟! فقال لى يا عطا إنما أبكى لخصلتين هول المطلع و فراق الأحبة ثم تفرق القوم فقال لى يا عطا خذ بيدى و احملنى إلى صحن الدار ثم رفع يديه إلى السماء و قال اللهم إنى أتقرب إليك بمحمد و آله اللهم إنى أتقرب إليك بولاية الشيخ على بن أبى طالب فما زال يكرّرها حتى وقع إلى الأرض فصبرنا عليه ساعة ثم أقمناه فإذا هو ميت رحمة الله عليه.[1]

درباره این شخص مباحث و قرائنی است که دلالت بر عاقبت به خیری ابن عباس، بلکه سلامت نفس و عقیده او دارد. پس می‌توان نتیجه گرفت که این جو سازی‌ها درباره او از جانب دشمنان است، همان‌گونه که درباره برخی دیگر همانند مختار و امثال او این گونه مطالبی گفته‌اند.

---

۱ کفایةالأثر، ص ۲۰؛ نکا: بحارالانوار، ج۴۵، ص۳۸۷، ذیل سخن ابن‌نما راجع به مختار ثقفی.

است که در مذمت ابن عباس وارد شده. اما این روایت از چند جهت ضعیف است و طریق آن عامی است. آقای خوئی می‌فرماید: ملازمت و پیروی او از امیرالمؤمنین تنها دلیل جعل این روایات دروغ است و سپس اینهمه تهمت‌ها و مذمت‌ها درباره او تا جایی که معاویه پس از نمازها او و حضرت علی و حسنین و قیس و مالک اشتر را لعن می‌کرد.[1]

روایت سوم:

اللهم العن ابنَى فلان و اعمِ ابصارهما، كما أعميت قلوبهما الأجلين (الوجع) فى رقبتى، و اجعل عمى ابصارهما دليلاً على عمى قلوبهما.[2]

این روایت هم ضعیف است به دلیل ارسال و اینکه طریق کشی به محمد بن عیسی بن عبید وبه محمد بن سنان وموسی بن بکر واسطی مجهول است.این عمده روایات ذامه بود.

ایشان بعداز نقل روایات ذامه و مادحه می‌گوید: **والمتحصل ان عبدالله بن عباس كان جليلا مدافعا عن امير المومنين كما ذكره العلامه و ابن داوود.**

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

---

۱. معجم رجال الحديث، ج۱۰، ص۲۳۸

۲ . رجال الكشى، ص۶۰

از جمله اشکالاتی که درباره ابن عباس می‌گیرند اختلاس اموال بصره است.

اختلاس اموال بصره:

در این باره تنها دو روایت وجود دارد که راوی یک روایت شعبی است و راوی روایت دوم زهری است. اگر ما از همه اشکالات سندی این دو روایت بگذریم، از این دو شخص وجعل روایت آنها و بغضی که نسبت به امیر المومنین علیه السلام داشته‌اند، نمی توان گذشت.

روایت اول:

قال الکشی: روی علی بن یزداد الصائغ الجرجانی، عن عبد العزیز بن محمد بن عبد الأعلی الجزری، عن خلف المخرمی البغدادی، عن سفیان بن سعید، عن الزهری، قال: سمعت الحارث یقول استعمل علی علیه السلام علی البصرة عبد الله بن عباس، فحمل کل مال فی بیت المال بالبصرة و لحق بمکة و ترک علیا علیه السلام و کان مبلغه ألفی ألف درهم، فصعد علی علیه السلام المنبر حین بلغه ذلک فبکی، فقال هذا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله فی علمه و قدره یفعل مثل هذا فکیف یؤمن من کان دونه، اللهم إنی قد مللتهم فأرحنی منهم و اقبضنی إلیک غیر عاجز و لا ملول[1].

روایت دوم در جلسه بعد ان شاءالله.

---

۱ رجال‌الکشی، ص ۶۰

من دین الله افواجاً کما دخلوا فیه وستصبغ الارض بدماء الفراخ من آل محمد.

این روایت غیر از فراز آخر خیلی صراحت ندارد. در نهایت او یک ادعایی بیش از موقعیتش کرده است؛ لذا این روایت دلالت بر قدح ندارد. اما در عبارت خائن «**لقد طمع الخائن فی غیر مطمع**» باید مقداری تأمل کرد چون تعبیری است که امام راجع به کسی به کار برده است.

در سند این روایت جعفر بن معروف آمده که مرحوم خوئی می‌گوید:توثیق ندارد. اما در طریق دیگر که از فضل بن شاذان است، چند اشکال وجود دارد:

اولا: ارسال در سند، زیرا ابن ابی عمیر امام زین العابدین علیه السلام را درک نکرده است.

ثانیا: علی بن محمد بن قتیبه توثیق ندارد.

ثالثا: مرحوم قهپائی واسطه بین امام و ابن ابی عمیر که احمد بن محمد بن زیاد است را نقل می‌کند که او هم مجهول است.

روایت دوم:

طاووس یمانی: **کنّا علی مائدة ابن عباس و محمد بن الحنفیة حاضر فوقعت جرادة فأخذها محمد ثم قال هل تعرفون ما هذه النقط و هم بالمسجد.. فاما انت یا ابن عباس ففی من نزلت هذهِ الایة فلبئس المولی.... فیّ او فی ابیک... اما والله لو لا تعلم لاعلمتک عاقبة امرک ویکون الجرموز[1] من ولدک...** این از روایاتی

---

۱ . معجم الرجال الحدیث، ج۱۰، ص۲۳۴

خود برداشتیم. این جریان بعد از شهادت امام علیه السلام بوده و ربطی به زمان علی علیه السلام ندارد. ابن اعثم کوفی این داستان را طور دیگری بیان می‌کند که ابن عباس برای انجام حج به مکه رفت و ابوالاسود را جای خود نشاند و زیاد بن ابیه را متصدی خراج قرارداد، درگیری بین این دو پیش آمد، ابوالاسود او را دشنام داد و نامه ای به حضرت نوشت که ابن عباس در بیت المال خیانت کرده، امام گزارش اموال را از ابن عباس درخواست کرد بعد از آن امام نامه نوشت که این نامه از سر مهربانی به تو بوده است.

یعقوبی: ابوالاسود نامه ای به امام نوشت که ابن عباس اختلاس کرده. امام از او خواست اموال را برگرداند ولی او امتناع کرد. امام برای بار دوم به او نامه نوشت که اموال را به بیت المال بر گرداند.

سبط بن الجوزی به نقل از سدّی می‌گوید: شیطان بین امیر المومنین و عباس اختلاف انداخت سپس ابن عباس دوستی را انتخاب کرد، یعنی بر شیطان غلبه کرد. واز حضرت عذر خواهی کرد.

روایات قدح ابن عباس:

این عمده اشکالاتی بود که بر ابن عباس وارد شده بود. اما روایاتی که در قدح ابن عباس وارد شده عبارتند از:

روایت اول:

فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام: **اتی رجل ابی فقال ان فلانا یزعم انه یعلم کل آیه نزل فی القرآن... اما ان فی صلبه ودیعة قد ذرئت لنار جهنم سیخرجون اقواما**

جلسه ٤ (۸۹/۱/۳۱)

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

بحث گذشته درباره اتهام اختلاس اموال بصره به ابن عباس بود که در این زمینه دو روایت وجود دارد که هیچ یک از آنها از جانب امام نیست. روایت اول را بیان کردیم که در کتاب اختیار معرفة الرجال بود.

کسانی که متعرض شرح حال ابن عباس شده‌اند، به این روایت اشاره کرده‌اند.

مرحوم مامقانی بیانی در این زمینه دارند که ظاهر آن قبول این روایت است:

وتنقیح المقال انه لا شبهه ان الرجل کان شیعیا... وبالجمله انکار اخذه المال مکابرة.

دراین زمینه مطلبی را تحریر طاووسی نقل می‌کند که:

ویتعلق بأخذه الفی الف درهم من مال البصرة من روایة السفیان والزهری والمشار الیهما عدّوان متهمان وقد ذکرت فی بعض ما الفت[1] ودر همین کتاب، ص۲۸۰ می‌گوید: **واما السفیان والزهری فحالهما ظاهر...**

ضعف سندی روایت:

اگر بخواهیم بررسی سندی کنیم، ضعف سندی این روایت کاملا معلوم

---

۱ ظاهرا در منتهی الجمان باشد

است.

اما نسبت به سفیان بن سعید روایات صحیحی در مذمتش وجود دارد؛ علاوه بر اینکه از دشمنان بوده. او کسی بود که ذهبی به نقل از او می‌گوید: **تركتنى الروافض و انا ابغض ان اذكر فضائل على.**[1]

اما نسبت به زهری: تدلیس از ضعفا داشته و راجع به او اهل سنت گفته اند: **افسد نفسه بصحبة الملوک.** او کسی بوده که اهل سنت نقل روایت از او را رها کرده‌اند. سخن راجع به زهری فراوان است. جالب اینکه اهل سنت او را به عنوان معین الظلمهٔ می‌شناسند. اما متاسفانه برخی از معاصرین او را شیعه می‌دانند. در حالی که بیش از دو هزار روایت نقل کرده است؛ ولی حتی یک روایت در فضائل علی علیه السلام ندارد.

روایت دوم:

قال الكشى: قال شيخ من أهل اليمامة، يذكر عن معلى بن هلال، عن الشعبى، قال لما احتمل عبد الله بن عباس بيت مال البصرة و ذهب به إلى الحجاز كتب إليه على بن أبى طالب من عبد الله على بن أبى طالب إلى عبد الله بن عباس، أما بعد فإنى قد كنت أشركتك فى أمانتى و لم يكن أحد من أهل بيتى فى نفسى أوثق لمواساتى و مؤازرتى و أداء الأمانة إلىَّ، فلما رأيتُ الزمان على ابن عمك قد كلب و العدو عليه قد حرب و أمانة الناس قد عرت و هذه الأمور قد فشت قلبت لابن عمك ظهر المجن و فارقته مع

۱ . سیر اعلام النبلاء، ج۷، ص۲۵۳ و حلیة الاولیاء، ج۷، ص۲۷

بالحسن بن العباس بن حريش آثار الوضع عليها ظاهرة فإن الظاهر من ضحک الباقر علیه السلام أن الأمر وقع قريبا و المفروض فى الرواية أنه علیه السلام كان جالسا و عنده نفر فكانت هذه القصة زمان إمامته علیه السلام و لا أقل أنها كانت زمان كبره علیه السلام مع أن ابن عباس مات سنة ثمان و ستين و ولد أبو جعفر علیه السلام سنة سبع و خمسين فالقضية مكذوبة لا محالة.

و المتحصل مما ذكرنا أن عبد الله بن عباس كان جليل القدر مدافعا عن أميرالمؤمنين و الحسنين علیهما السلام كما ذكره العلامة و ابن داود[1].

پس نظر ایشان این است که ابن عباس به سبب ولائی بودنش بوده که مورد لعن قرار گرفته است.

نظر سایرین:

طبری: ابن عباس همیشه در بصره بود تا زمانی که امام علیه السلام به شهادت رسید سپس به کوفه نزد امام مجتبی آمد وشاهد صلح امام بود بعد از صلح به بصره برگشت وبا اثاثیه ای مختصر، بصره را به مقصد حجاز ترک کرد.

مرحوم سید علی خان مدنی از برخی مورخین نقل می‌کند که ابن عباس بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام مبلغی از بیت المال برداشت و به حجاز آمد. ابن زبیر ایراد به ابن عباس گرفته و ابن عباس در پاسخ او گفت که آنچه که ما برداشتیم چیزی بوده که ما خود به دست آوردیم و ما اینها را براساس اجتهاد

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۳۸.

المفارقين و خذلته أسوأ خذلان الخاذلين، فكأنک لم تكن تريد الله بجهادک و كأنک لم تكن على بينة من ربک و كأنک إنما كنت تكيد أمة محمدﷺ على دنياهم و تنوى غرتهم، فلما أمكنتک الشدة فى خيانة أمة محمد أسرعت الوثبة و عجلت العدوة، فاختطفت ما قدرت عليه اختطاف الذئب الأزل رميه المعزى الكثير كأنک لا أباً لک إنما جررت إلى أهلک تراثک من أبيک و أمک، سبحان الله أ ما تؤمن بالمعاد أ و ما تخاف من سوء الحساب أ و ما يكبر عليک أن تشترى الإماء و تنكح النساء بأموال الأرامل و المهاجرين الذين أفاء الله عليهم هذه البلاد، اردد إلى قوم أموالهم فو الله لئن لم تفعل ثم أمكننى الله منک لأعذرن الله فيک، فو الله لو أن حسنا و حسينا فعلا مثل الذى فعلت لما كان لهما عندى فى ذلک هوادة و لا لواحد منهما عندى فيه رخصه حتى آخذ الحق و أزيح الجور عن مظلومها، و السلام. قال، فكتب إليه عبد الله بن عباس، أما بعد فقد أتانى كتابک، تعظّم علىَّ إصابة المال الذى أخذته من بيت مال البصرة و لعمرى إن لى فى بيت مال الله أكثر مما أخذت، و السلام. قال، فكتب إليه على بن أبى طالبؑ أما بعد فالعجب كل العجب من تزيين نفسک، إن لک فى بيت مال الله أكثر مما أخذت و أكثر مما لرجل من المسلمين فقد أفلحت إن كان تمنيک الباطل و ادعاؤک ما لا يكون ينجيک من الإثم و يحل لک ما حرم الله عليک، عمرک الله إنک لأنت العبد المهتدى إذا فقد بلغنى أنک اتخذت مكة وطنا و ضربت بها عطنا تشترى مولدات مكة و الطائف تختارهن على عينک و تعطى فيهن مال غيرک، و إنى لأقسم بالله ربى و ربک رب العزة ما يسرنّى إن ما أخذت من أموالهم لى حلال أدعه لعقبى ميراثا، فلا غرو و أشد باغتباطک تأكله رويدا رويدا، فكان قد بلغت المدى و عرضت على ربک و المحل الذى يتمنى الرجعة و المضيع للتوبة كذلک و ما ذلک و لات حين مناص و السلام. قال

ضَرَبَ رَجُلًا أَصَابِعَهُ بِالسَّيْفِ حَتَّى سَقَطَتْ ثُمَّ ذَهَبَ وَ أَتَى رَجُلٌ آخَرُ فَأَطَارَ كَفَّهُ فَأُتِيَ بِهِ إِلَيْکَ وَ أَنْتَ قَاضٍ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ قَالَ أَقُولُ لِهَذَا الْقَاطِعِ أَعْطِهِ دِيَةَ كَفِّهِ وَ أَقُولُ لِهَذَا الْمَقْطُوعِ صَالِحْهُ عَلَى مَا شِئْتَ وَ ابْعَثْ بِهِ إِلَى ذَوِي عَدْلٍ قُلْتُ جَاءَ الِاخْتِلَافُ فِي حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ نَقَضْتَ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ أَبَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ أَنْ يُحْدِثَ فِي خَلْقِهِ شَيْئاً مِنَ الْحُدُودِ وَ لَيْسَ تَفْسِيرُهُ فِي الْأَرْضِ اقْطَعْ الْكَفَّ أَصْلًا ثُمَّ أَعْطِهِ دِيَةَ الْأَصَابِعِ هَكَذَا حُكْمُ اللَّهِ لَيْلَةً يَنْزِلُ فِيهَا أَمْرُهُ إِنْ جَحَدْتَهَا بَعْدَ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِﷺ فَأَدْخَلَکَ اللَّهُ النَّارَ كَمَا أَعْمَى بَصَرَکَ يَوْمَ جَحَدْتَهَا عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَلِذَلِکَ عَمِيَ بَصَرِي قَالَ وَ مَا عِلْمُکَ بِذَلِکَ فَوَ اللَّهِ إِنْ عَمِيَ بَصَرِي إِلَّا مِنْ صَفْقَةِ جَنَاحِ الْمَلَکِ قَالَ فَاسْتَضْحَکْتُ[1]] ثُمَّ تَرَكْتُهُ يَوْمَهُ ذَلِکَ لِسَخَافَةِ عَقْلِهِ ثُمَّ لَقِيتُهُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا تَكَلَّمْتَ بِصِدْقٍ مِثْلِ أَمْسِ قَالَ لَکَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍؑ إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْکَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ إِنَّ لِذَلِکَ الْأَمْرِ وُلَاةً بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِﷺ فَقُلْتَ مَنْ هُمْ فَقَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ فَقُلْتَ لَا أَرَاهَا كَانَتْ إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَتَبَدَّى لَکَ الْمَلَکُ الَّذِي يُحَدِّثُهُ فَقَالَ كَذَبْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ رَأَتْ عَيْنَايَ الَّذِي حَدَّثَکَ بِهِ عَلِيٌّ وَ لَمْ تَرَهُ عَيْنَاهُ وَ لَكِنْ وَعَى قَلْبُهُ وَ وُقِرَ فِي سَمْعِهِ ثُمَّ صَفَقَکَ بِجَنَاحِهِ فَعَمِيتَ قَالَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا اخْتَلَفْنَا فِي شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ فَهَلْ حَكَمَ اللَّهُ فِي حُكْمٍ مِنْ حُكْمِهِ بِأَمْرَيْنِ قَالَ لَا فَقُلْتُ هَاهُنَا هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ[2]» و هذه الرواية مضافا إلى ضعفها

---

۱ . این بخش از روایت را مرحوم خویی نیاورده است.

۲. الکافی، ج۱، ص۲۴۷

فكتب إليه عبد الله بن عباس، أما بعد فقد أكثرت على فو الله لأن ألقى الله بجميع ما فى الأرض من ذهبها و عقيانها أحب إلى أن ألقى الله بدم رجل مسلم.[1]

ضعف سندی روایت:

در ضعف این روایت ـ صرف نظر از باقی افراد ـ وجود شعبی کفایت می‌کند: حاکم نیشابوری درباره او می‌گوید: **لم يسمع حديثا عن علىّ وانما رآه مرة ثم مال الى اعدائه طمعا فى الدنيا.** نیشابوری کسی است که در جرح وتعدیل و معرفة الحدیث او را امام فی الحدیث می‌دانند. با این وجود شعبی چگونه می‌تواند از علی علیه‌السلام نقل روایت داشته باشد.

اما از نظر ما: مرحوم خوئی می‌فرماید: و هو الخبيث الفاجر الكذاب المعلن بعدائه لاميرالمؤمنين و قد ذكرنا شطراً من مخازيه فى تفسيرنا ـ البيان ـ عند التعرض لترجمة الحارث.[2]

مناقشه در مضمون روایت:

از اینجا معلوم است که این روایت از مجعولات امویین است. اصلا برخی روایات همانند این، احتیاج به بررسی سندی ندارد؛ زیرا خود محتوا بیان می‌کند که از امام صادر نشده است.

سید رضی صدور نامه را از حضرت علیه‌السلام به یکی از کارگزاران نقل میکند.

---

۱. رجال‌الکشی، ص ۶۰

۲ . معجم رجال الحدیث، ج۹، ص ۱۹۲، شماره ۶۰۸۵.

و ملازمته له علیه‌السلام هو السبب الوحيد فى وضع هذه الأخبار الكاذبة و توجيه التهم و الطعون عليه حتى إن معاوية لعنه الله كان يلعنه بعد الصلاة مع لعنه عليا و الحسنين و قيس بن عبادة و الأشتر كما عن الطبرى و غيره و أقل ما يقال فيهم إنهم صحابة رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فكيف كان يلعنهم و يأمر بلعنهم؟ و قال الكشى قبل ترجمة عبد الله بن عباس متصلا بها و فى ترجمة عبيد الله بن عباس (۵۱). و روى محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن سنان عن موسى بن بكر الواسطى عن الفضيل بن يسار عن أبى جعفر علیه‌السلام قال: سمعته يقول قال أمير المؤمنين علیه‌السلام: اللهم العن ابنى فلان و أعم أبصارهما، كما أعميت قلوبهما الأجلين فى رقبتى و اجعل عمى أبصارهما دليلا على عمى قلوبهما. و هى ضعيفة بالإرسال أولا، و لجهالة طريق الكشى إلى محمد بن عيسى بن عبيد و بمحمد بن سنان و موسى بن بكر الواسطى ثانيا.

ثم إن الكلينى – قدس سره – روى عن «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه‌السلام قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ بَيْنَا أَبِي جَالِسٌ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ إِذَا اسْتَضْحَكَ حَتَّى اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ دُمُوعاً ثُمَّ قَالَ هَلْ تَدْرُونَ مَا أَضْحَكَنِي قَالَ فَقَالُوا لَا قَالَ زَعَمَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّهُ مِنَ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَقُلْتُ لَهُ هَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تُخْبِرُكَ بِوَلَايَتِهَا لَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْأَمْنِ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْحُزْنِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَ قَدْ دَخَلَ فِي هَذَا جَمِيعُ الْأُمَّةِ فَاسْتَضْحَكْتُ [ثُمَّ قُلْتُ صَدَقْتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَنْشُدُكَ اللَّهَ هَلْ فِي حُكْمِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ اخْتِلَافٌ قَالَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَا تَرَى فِي رَجُلٍ

ابن ابی الحدید: من کتاب له علیه السلام الی بعض عماله... اختلف الناس فی المکتوب الیه فقال الاکثرون انه عبد الله بن عباس وروی فی ذلک روایات واستدلوا علیه بالفاظ من الفاظ الکتاب کقوله: (أشرکتک فی أمانتی، وجعلتک بطانتی وشعاری، وأنه لم یکن فی أهلی رجل أوثق منک)، وقوله: (علی ابن عمک قد کلب)، ثم قال ثانیا: (قلبت لابن عمک ظهر المجن) ثم قال ثالثا: (و لابن عمک آسیت)، وقوله: (لا أبا لغیرک)، وهذه کلمة لا تقال إلا لمثله، فأما غیره من أفناء الناس، فإن علیا علیه السلام کان یقول: لا أبا لک. وقوله: (أیها المعدود کان عندنا من أولی الألباب). وقوله: (لو أن الحسن والحسین علیهما السلام، وهذا یدل علی أن المکتوب إلیه هذا الکتاب قریب من أن یجری مجراهما عنده. و قد روی أرباب هذا القول أن عبد الله بن عباس کتب إلی علی علیه السلام جوابا من هذا الکتاب، قالوا: وکان جوابه: أما بعد، فقد أتانی کتابک تعظم علی ما أصبت من بیت مال البصرة ولعمری إن حقی فی بیت المال أکثر مما أخذت، والسلام: قالوا: فکتب إلیه علی علیه السلام: أما بعد، فإن من العجب ان تزین لک نفسک أن لک فی بیت مال المسلمین من الحق أکثر مما لرجل واحد من المسلمین، فقد أفلحت إن کان تمنیک الباطل، و ادعاؤک ما لا یکون ینجیک من المأثم، ویحل لک المحرم، إنک لأنت المهتدی السعید إذا ! وقد بلغنی أنک أتخذت مکة وطنا، وضربت بها عطنا. تشتری بها مولدات مکة و المدینة و الطائف، تختارهن علی عینک، وتعطی فیهن مال غیرک، فارجع هداک الله إلی رشدک و تب إلی الله، ربک و اخرج إلی المسلمین من أموالهم، فعما قلیل تفارق من ألفت و تترک ما جمعت، و تغیب فی صدع من الأرض غیر موسد و لا ممهد، قد فارقت الأحباب، و سکنت التراب، و واجهت الحساب، غنیا عما خلفت، فقیرا إلی ما قدمت،

جلسه ٦ (۸۹/۲/۲۱)

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

اشکالی که به ابن عباس بود، مساله اختلاس اموال بصره بود. مطالبی را دراین زمینه نقل کردیم.

بیان مرحوم خویی:

مرحوم خوئی می‌گوید: هذا و الأخبار المروية فی کتب السیر و الروایات الدالة علی مدح ابن عباس و ملازمته لعلی و من بعده الحسن و الحسین علیهما السلام کثیرة و قد ذکر المحدث المجلسی (قدس سره) مقدارا کثیرا منها فی أبواب مختلفة من کتابه البحار من أراد الاطلاع علیها فلیراجع سفینة البحار فی مادة عبس.

و نحن و إن لم نظفر بروایة صحیحة مادحة و جمیع ما رأیناه من الروایات فی أسنادها ضعف، إلا أن استفاضتها أغنتنا عن النظر فی أسنادها، فمن المطمئن به صدور بعض هذه الروایات عن المعصومین إجمالا.

و بإزاء هذه الروایات روایات قادحة ذکرها الکشی و هی کما تلی...[1]

أقول: هذه الروایة و ما قبلها من طرق العامة و ولاء ابن عباس لأمیر المؤمنین

۱. معجم‌رجال‌الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۳۳

والسلام. قالوا: فكتب إليه أبن عباس: أما بعد، فإنک قد أكثرت على، و والله لان ألقى الله قد احتويت على كنوز الأرض كلها، و ذهبها و عقيانها و لجينها، أحب إلى من أن ألقاه بدم امرئ مسلم و السلام. وقال آخرون وهم الأقلون: هذا لم يكن، و لا فارق عبد الله بن عباس عليا عليه السلام و لا باينه و لا خالفه، و لم يزل أميرا على البصرة إلى أن قتل على عليه السلام. قالوا: ويدل على ذلک ما رواه أبو الفرج على بن الحسين الأصفهانى من كتابه الذى كتبه إلى معاوية من البصرة لما قتل على عليه السلام، وقد ذكرناه من قبل، قالوا: وكيف يكون ذلک و لم يخدعه معاوية و يجره إلى جهته، فقد علمتم كيف اختدع كثيرا من عمال أمير المؤمنين عليه السلام و استمالهم إليه بالأموال، فمالوا و تركوا أمير المؤمنين عليه السلام، فما باله و قد علم النبوة التى حدثت بينهما، لم يستمل أبن عباس، ولا اجتذبه إلى نفسه، و كل من قرأ السير و عرف التواريخ يعرف مشاقة أبن عباس لمعاوية بعد وفاة على عليه السلام، و ما كان يلقاه به من قوارع الكلام، و شديد الخصام، و ما كان يثنى به على أمير المؤمنين عليه السلام، و يذكر خصائصه و فضائله، و يصدع به من مناقبه و مآثره، فلو كان بينهما غبار أو كدر لما كان الامر كذلک، بل كانت الحال تكون بالضد لما اشتهر من أمرهما. و هذا عندى هو الأمثل و الأصوب. وقد قال الراوندى: المكتوب إليه هذا الكتاب هو عبيد الله بن العباس لا عبد الله، وليس ذلک بصحيح، فإن عبيد الله كان عامل على عليه السلام على اليمن، وقد ذكرت قصته مع بسر بن أرطاة فيما تقدم، و لم ينقل عنه أنه أخذ مالا، و لا فارق طاعة. وقد أشكل على أمر هذا الكتاب، فإن أنا كذبت النقل و قلت: هذا كلام موضوع على أمير المؤمنين عليه السلام، خالفت الرواة، فأنهم قد أطبقوا على رواية هذا الكلام عنه، و قد ذكر فى أكثر كتب السير. وإن صرفته إلى عبد الله بن عباس

مسروق، شريح ومُرة و شعبى چهارم آنها است.

چند نظر ديگر همانند طبرى، ابن جوزى و ديگران مانده، و بعد از آن متعرض فرمايشات مرحوم خوئى خواهيم شد.

والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته.

صدنی عنه ما أعلمه من ملازمته لطاعة أمیر المؤمنین علیه السلام فی حیاته و بعد وفاته. و إن صرفته إلی غیره لم أعلم إلی من أصرفه من أهل أمیر المؤمنین علیه السلام، و الکلام یشعر بأن الرجل المخاطب من أهله و بنی عمه، فأنا فی هذا الموضع من المتوقفین ![1].

ادامه بحث در جلسه بعد ان شاءالله.

---

۱ شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۷۰ – ۱۷۳

اما راجع به معلی بن هلال:

احمد بن حنبل: **متروک الحدیث، حدیثه موضوع کذب.**

ابن معین: **من المعروفین بالکذب**

ابو داود: نه ثقه است ونه مامون

سفیان ثوری: **هذا من اکذب الناس**

مغنی ذهبی: **کذاب بالاتفاق**

اهل سنت به این روایت نمی توانند اعتماد کنند، حال آیا شیعه می‌تواند به آن تمسک کند؟

اما در مورد شعبی: او همان عامر بن شرحبیل است:

شیخ مفید: **بلغ من نصب الشعبی انه کان یحلف بالله ان علیاً دخل اللحد و انه لم یتعلم القرآن.** و بلغ من کذبه لم یشهد فی الجمل من الصحابه الا اربعة و انه کان مقامراً.

از ابوحنیفه نقل شده که وقتی او فهمید شعبی قمار بازی می‌کند و شراب می‌نوشد، هرچه که از او شنیده بود، پاره کرد.

ابو نعیم از ابو اسحاق نقل می‌کند: **ثلاثة لا یؤمَّنون علی علی بن ابی طالب،**

→

مؤسسة قرطبة). مرحوم مامقانی می‌فرماید: من الالفاظ المستعملة فی کتب الرجال التی لا تفید مدحاً و لا قدحاً. یعنی از این لفظ نه استفاده مدح می‌شود و نه ذم. (مقباس الهدایة، ج۷، ص۲۳۵)

جلسه ٥ (٨٩/٢/١٤)

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین سیما امام زماننا روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداء.

بیان مرحوم تستری:

بحث ما در مقام دفاع از ابن عباس بود و به کلام ابن ابی الحدید رسیدیم که گفت: **قد اشکل علَّیّ امر هذا الکتاب...** مرحوم تستری در جلد ٦، ص٤٢٣ کتاب قاموس مباحث مفصلی راجع به ابن عباس نقل می‌کند و می گوید: **اذا تعارض العقل والنقل یقدم العقل فاذا کان معلوما فی حال حیاته و بعد وفاته و لا استماله معاویه مع انتهاضه الفرصه نقطع بان النقل باطل کیف یحتمل صحه ذلک النقل مع انه... وکیف یعقل خیانة منه و قد حاجّ معاویه...مع ان النقل و ان کان خلاف العقل لیس باتفاقی (اشاره به قول ابن ابی الحدید دارد) وروی المرتضی فی درره... کیف یقول هذا و ابن عباس لم یفارق علیا حتی قتل وشهد صلح الحسن و ایّ مال یجتمع فی بیت مال البصرة مع حاجة علّیّ الی الإموال و هو یفرغ بیت مال الکوفه فی کل خمیس و یرشه و...مع صراحتها.**

ظاهرا در اینجا مخالف ابن میثم بحرانی است که می‌گوید نامه حضرت علی علیه‌السلام راجع به ابن عباس است:

المشهور ان هذا الکتاب الی عبدالله بن عباس... و انکر قوم ذلک و قالوا ان

عبدالله ابن عباس لم یفارق علیا...[1]

اما الاول فمجرد استبعاد و معلوم ان ابن عباس لم یکن معصوماً. (آیا چون او معصوم نیست می‌توان هر کار خلافی را به او نسبت داد؟) **و علی لم یکن لیراقب فی الحق ابدا و لو کان اعز اولاده کما تمثل بالحسن والحسین علیهماالسلام فکیف بابن عمه بل یجب ان یکون الغلظه علی الاقربا اشد من هذا الامر ثم ان غلظته علیه وعتابه ایاه لا یوجب مفارقته ایاه لانه کان اذا فعل احد من الصحابه ما یستحق به المواخذة اخذه به سواء کان عزیزاً أو ذلیلاً قریبا منه او بعیدا فاذا استوفی حق الله منه أو تاب الیه مما فعل عاد فی حقه الی ما کان علیه...فلا یلزم اذن من غلظته علی ابن عباس و مقابلته ایاه بما یکره مفارقته له و شقاقه علی ما بینهما من المحبة الوکیدة و القرابة و اما القول الثانی فان عبیدالله ابن عباس کان عاملا بالیمن لم ینقل عنه مثل ذلک.**[2] این کلام ابن میثم بحرانی بود که انصافا ایشان دلیلی ارائه نکردند.

مجموع دو روایات بود. امّا روایت شعبی در طریقش این مطلب آمده که: **عن الشیخ**[3] اما این عنوان مهمل است و ما نمی توانیم اعتماد برآن کنیم.

---

١ . قطب راوندی: این نامه برای برادر ابن عباس، عبیدالله است.

٢ . شرح نهج ابلاغه (یک جلدی)، نامه ۴۰ (الی بعض عماله)، ص۸۶۷

٣. رهبر دینی و رئیس قبیله را شیخ گویند. ـ البته عنوان «شیخ» در اصطلاح درایة از پائین‌ترین مراتب تعدیل نزد علمای عامه است. (نگا: الرفع و التکمیل، ص۷۳، چاپ ←...